نطق مبارک شب شنبه ١٩ ذی‌قعدۀ ١٣٢٩ مطابق ١٩١١ در منزل دریفوس پاریس

امشب باید ذکری از ترقّی و بقای روح شود هر شی‌ء موجودی لابدّ بر این است یا در ترقّی باشد یا در تدنّی در کائنات توقّف نیست زیرا جمیع کائنات حرکت جوهری دارند یا از عدم بوجود آیند یا از وجود بعدم روند انسان از بدایت وجود رو بترقّی است تا بدرجۀ توقّف میرسد بعد از توقّف تدنّی است این شجر از بدایت وجود رو بنشو و نماست تا بنهایت ترقّی رسد لابدّ بعد از ترقّی تدنّیست مثلاً این مرغ پرواز دارد تا رو باوج میرود در ترقّیست چون توقّف نماید رو بتدنّی است پس معلوم شد حرکت جوهری از برای جمیع کائنات هست لهذا در عالم ارواح اگر چنانچه از برای روح ترقّی نباشد توقّف است زیرا حرکت از برای وجود لزوم ذاتی است انفکاک ندارد یا حرکت اینیّه است یا حرکت کیفیّه یا حرکت کمّیّه یا حرکت روحیّه یا حرکت جوهریّه این واضحست که از برای روح توقّف نیست تدنّی نیست چون تدنّی نیست لابدّ رو بترقّی است و هرچند مراتب محدود است ولی فیوضات ربّانی غیر محدود و کمالات الهی نامتناهی لهذا از برای روح ترقّی دائمی است زیرا اکتساب فیض مستمرّ است ملاحظه فرمائید انسان را از بدایت حیات روح و عقل رو بترقّی است علم رو بتزاید است لهذا معلومات تناقصی ننماید بلکه روز بروز در تزاید است بهمچنین روح انسانی بعد از انقطاع از این جسد همواره رو بترقّی است چه که کمالات نامتناهی است اینست که در ادیان الهی از برای نفوس متصاعده امر بر خیرات و مبرّاتست زیرا سبب علوّ درجاتست و همچنین امر بدعا و طلب عفو و مغفرتست اگر ترقّی روح بعد از وفات مستحیل اینگونه امور عبث است دیگر چرا دعا میکنی چرا خیرات و مبرّات مینمائی چرا علوّ درجات میطلبی در جمیع کتب الهی مذکور است که بجهت اموات خیرات و مبرّات کنید دعا و نماز و نیاز نمائید طلب مغفرت کنید این برهان کافی است که روح را ترقّی بعد از صعود ممکن زیرا هرچند مراتب متناهی ولی کمالات غیر متناهی است تزاید و تناقص در عالم ناسوت است نه ملکوت در عالم ارواح تناقص و تدنّی نیست مثل اینکه عقل و علم انسان دائماً رو بتزاید است باری امیدوار از فضل حقّ چنانم شماها چه در عالم ناسوت چه عالم لاهوت همیشه در ترقّی باشید روحتان انبساط یابد چه در این عالم چه در آن عالم عقل و فکر و ادراکتان رو بتزاید باشد در جمیع مراتب وجود ترقّی کنید توقّف از برای شماها حاصل نشود زیرا بعد از توقّف تدنّی است و از این گذشته چون بسائر کائنات نظر کنی واضحست که ترکیب عناصر مختلفه است لهذا این ترکیب مبدّل بتحلیل میشود چون تحلیل یابد مثلاً جسم انسان از عناصر متعدّده مرکّبست ولی این ترکیب دائمی نیست لابدّ تحلیل میشود چون تحلیل یابد آن وقت انعدام جسم است و فنا زیرا هر ترکیبی را تحلیلی پس لابدّ این ترکیب عناصر متعدّدۀ مختلفه منقلب بتحلیل میشود امّا روح انسانی ترکیب از عناصر مختلفه نیست بلکه مجرّد از عناصر است و مقدّس از طبایع چون مرکّب از عناصر نیست این است که حیّ باقیست و در نشئۀ ابدی حتّی در علم فلسفۀ طبیعی ثابت است که عنصر بسیط را انعدام مستحیل زیرا مرکّب نیست تا تحلیل شود امّا کائناتی که از عناصر مرکّب است از برای آنها انعدام است مثلاً میگویند برای طلا انعدام نیست چه که بسیط است مرکّب نیست عنصر واحد است ترکیب نیست تا تحلیل و معدوم شود و امّا اهل حقیقت بر آنند که کافّۀ موجودات مادّیّه ولو فلاسفۀ زمان بسیط دانند اگر تحقیق و تدقیق شود آن نیز مرکّب است باری چون روح انسانی از عناصر متعدّده و از عالم ترکیب نیست معدوم نگردد و تحلیل نشود و همچنین آثار مترتّب بر وجود است شیء موجود اثر داشته و دارد بر شیء معدوم ابداً اثر مترتّب نمیشود ملاحظه کنید نفوس مقدّسه آثارشان در جمیع عوالم باقیست حتّی در عالم عقول و نفوس تأثیرشان باقی و برقرار است مثلاً آثار حضرت مسیح در عالم عقول و ارواح ظاهر و باهر است روح مسیح موجود است که این آثار بر آن مترتّب است بر معدوم اثری مترتّب نمیشود پس روح موجود است که این تأثیرات دارد جمیع کتب آسمانی ناطق باین است ملاحظه در کائنات موجوده نمائید که جماد منتهی به نبات میشود و نبات منتهی بحیوان و حیوان منتهی بانسان و انسان نیز عبارت از چند روز حیات عنصری اگر چنانچه چند روز بماند و بمیرد و تمام شود این عالم عبث است تکرار میکنم تا درست ملتفت شوید جمیع کائنات نامتناهی صادر از جماد است اخصّ جماد نبات است و اخصّ از نبات حیوان و اخصّ از حیوان انسان پس کائنات منتهی بانسان شد و انسان اشرف کائناتست و اگر این انسان هم چند روزی در این عالم زندگانی بتعب و مشقّت نماید و بعد معدوم شود عالم وجود اوهام محض است و سراب بی‌پایان این کون نامتناهی ممکن است چنین بیهوده و عبث باشد لا والله هر طفلی ادراک مینماید که این جهان نامتناهی را حکمتی و این کائنات عظیمه را سرّی و ثمری و این کارخانۀ قدرت را سود و منفعتی و این مبادی را نتیجه‌ئی والّا زیان اندر زیان است این است که بعد از این حیات ناسوتی حیات ملکوتی است روح انسان باقیست و فیوضات الهی نامتناهی امّا مادّیّون میگویند کجاست کو آن روح ما چیزی نمیبینیم روحی نمیبینیم صدائی نمیشنویم چیزی استشمام نمیکنیم پس روح وجود ندارد بلکه معدوم شده است مادّیّون چنین میگویند لکن ما میگوئیم این جماد بعالم نبات آمد نشو و نما نموده قوّۀ نامیه یافت ترقّی کرد و بعالم دیگر آمد درخت شد امّا عالم جماد هرچند آن را هیچ خبر ندارد ولی دلیل بر آن نمیشود که عالم نباتی نیست بجهت اینکه جماد احساس نمیکند و استعداد ادراک عالم نباتی ندارد این نبات بعالم حیوانی آید و ترقّی کند لکن درختان احساس نمیکنند زیرا این نبات خبر از عالم حیوان ندارد بلسان حال میگوید عالم حیوان کو من احساس نمیکنم و حال آنکه عالم حیوان موجود است همین طور حیوان از عالم عقل انسان خبر ندارد در عالم خودش میگوید عقل کو روح انسانی کو این دلیل بر این نیست که روح انسانی وجود ندارد پس هیچ رتبۀ مادون ادراک رتبۀ مافوق نمیکند مثل اینکه این گل خبر از عالم ما ندارد نمیداند که عالم انسانی هم هست در رتبۀ خود میگوید عالم انسانی کو من عالم انسانی نمیبینم آن ندیدن او دلیل بر عدم وجود انسان نیست حال اگر مادّیّون خبر از وجود ملکوتی نداشته باشند دلیل بر این نیست که وجود ملکوتی نیست بلکه نفس وجود ناسوتی دلیل بر وجود ملکوتی است زیرا نفس فنا دلیل بر بقاست اگر بقائی نباشد فنائی نیست نفس ظلمت دلیل بر نور است نفس فقر دلیل بر غناست اگر فقر نباشد غنا نیست نفس جهل دلیل بر علم است اگر علم نباشد جهلی نیست زیرا جهل فقدان علم است فقر فقدان غناست ظلمت عدم نور است عجز عدم قدرتست ضعف عدم توانائیست نفس فنا دلیل بر بقاست اگر چنانچه فنائی نبود ابداً بقائی نبود اگر غنائی نبود فقری نبود اگر علم نبود جهلی نبود اگر جمیع مردم فقیر بودند آن وقت فقیری نبود فقر بغنا پیدا میشود پس نفس فنا دلیل بر بقاست و اگر بقا از برای روح نبود مظاهر مقدّسۀ انبیای الهی چرا این قدر زحمت میکشیدند حضرت مسیح چرا این صدمات را بر خود قبول میفرمود حضرت محمّد چرا این مصائب را بر خود تحمیل مینمود حضرت باب چگونه گلوله بر سینۀ مبارک خویش قبول میکرد جمال مبارک چرا این همه زجر و بلا و نفی و جفا و حبس و زندان برای خود قبول مینمود مادام که بقا از برای روح نه تحمّل این زحمات را چه لزوم حضرت مسیح هم ایّام خویش را بخوشی میگذرانید امّا چون روح باقیست اینست که حضرت مسیح این همه آلام و محن را برای خود قبول کرد انسان اگر ادنی ادراکی داشته باشد و فکر بکند میگوید عالم عالم وجود است نه عدم کائنات متّصل ترقّی میکند از رتبه‌ئی برتبۀ مافوق چطور میشود آن ترقّی منقطع شود و حال آنکه میگوید ترقّی از لوازم وجود است باز این را میگوید زیرا از هر چیز بیخبر است مانند جماد است میگوید کو عالم انسانی چشم ندارد گوش ندارد شامّه ندارد که بوی این گل را بشنود این است که در عالم جماد جز وجود جمادی وجودی نیست این از نقص جماد است ولی دلیل بر این نیست که وجودی غیر وجود جماد نیست این مادّیّون از جهلست که میگویند کو عالم ارواح کو حیات ابدیّه کو الطاف خفیّۀ الهیّه ما چیزی نمیبینیم مثل اینکه این جماد میگوید کو کمالات انسانی کو چشم کو گوش این از نقص جماد است امیدوارم انشآءالله احساسات روحانی شما روز بروز زیاد شود و یقین بدانید این حواسّ جسمانی استعداد آن را ندارد که ادراک عوالم روحانی نماید ولی قوّۀ ادراک و عقل کلّی ربّانی میفهمد بصیرت انسانی مشاهده مینماید گوش روح استماع میکند این مادّیّون نفوسی هستند که حضرت مسیح میفرماید چشم دارند ولی نمیبینند گوش دارند ولی نمیشنوند قلب دارند ولی ادراک نمیکنند چنانچه اشعیا در اصحاح ۶ میفرماید شما میشنوید ولی نمیفهمید شما میبینید ولی ادراک نمیکنید و در قرآن میفرماید صمّ بکم عمی فهم لا یعقلون چشم کور چگونه مشاهدۀ آفتاب کند و گوش کر چگونه استماع آواز و شهناز نماید بقول حکیم سنائی

نکته و رمز الهی پیش نادانان چنان

 پیش کر بربط‌سرا و پیش کور آئینه‌دار

این سند از [کتابخانهٔ مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/library) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۲ آوریل ۲۰۲۴، ساعت ۱۱:۰۰ قبل از ظهر